فقه: زکات، جلسه 93: شنبه 21/12/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحثمان در مورد زکات در متجر، یعنی در مال یتیم بود. عرض کردیم که از بعضی روایات استفاده می‌شود که زکات در مال یتیم نیست مگر با آن تجارت بشود. به تناسب این بحث مطرح شد که آیا زکات در متجر به یتیم واجب است یا مستحب است؟ و به تناسب وارد بحث زکات در مال التجارۀ بالغین شدیم. در اینجا اشاره کردم که به نظر می‌رسد که با وجودی که بعضی از علما این دو بحث را با هم مطرح کردند دو تا بحث را باید از هم تفکیک کرد و این تفکیک ظاهراً در کلمات قدما هم مطرح بوده و این دو تا بحث را از هم جدا می‌کردند. یک بحث، بحث زکات در مال التجاره هست، یعنی آن چیزی که اعدّ للتجارة، این یک بحث است. یک بحث زکات در متجر به فعلی هست. آن بحثی که در کلمات علما مطرح هست در مال التجاره، زکات در متجر به فعلی هست، نه در مال التجارة. در به اصطلاح صبی و در مال یتیم و صبی مطرح هست در متجر به فعلی است، به خلاف زکات در مال التجارة که مال معدّ للتجارة است. این بحث را به هر حال باید از همدیگر تفکیک کرد. اینجا این نکته را هم من ضمیمه بکنم من در جلسۀ قبل عرض کردم در مورد زکات مال التجارة مرحوم شیخ در خلاف عبارتی که آورده این عبارت، عبارت ذیلش مربوط به متجر به هست. نقل اقوالی که ایشان می‌کند در مورد متجر به هست. بعد متوجه شدم که نه من اشتباه کردم، کل بحث ایشان در زکات مال التجارة هست، ولی درمورد خود همان مال التجارة تفصیلاتی وجود دارد. مال التجارة بعضی‌ها می‌گویند مطلقا زکات ندارد، بعضی‌ها می‌گویند که این مال التجارة اگر سال‌ها بماند و علت ماندنش هم این بوده که به اصطلاح لم یعامل الا بنقیصةٍ. لم یطلق برأس المال او باکثر، اگر فروخت این زکاتش واجب است، لسنةٍ واحدة. این بحثی که وجود دارد در مورد خود همان مال التجارة هست، نه این‌که متجر به‌ای که مال التجارة نباشد آن هم این زکات در حقش باشد. حالا روایتش را هم می‌خوانیم. این برگرفته از روایات است. روایاتی که در مورد مال التجارة هست بعضی‌هایشان مال التجارۀ کلی، بعضی‌هایشان گفته مال التجارة زکات ندارد. در مال التجارة زکات نیست. بعضی‌هایشان تفصیل‌هایی در مال التجارة قائل شده. همۀ اینها در مورد مال التجارة هست و این ربطی به آن تفصیلاتی که مرحوم شیخ دارد غیر از بحث زکات در متجر به فعلی است. این دو تا بحث جداست. و روایاتی که در مورد، حالا این را هم عرض بکنم، در مورد یتیم و نابالغ و مجنون هیچ روایتی که در خصوص مال التجاره‌اش حکم به زکات شده باشد نداریم. من تمام روایت‌هایش را دیدم. زکاتی که صاحب. بعضی روایات گفته که در مال یتیم زکات نیست. بعضی روایات در مال یتیم زکات ثابت کرده، در غلات و اینها. بعضی روایات گفته که در مال یتیم زکات نیست الا ان تتجر به. فان اتجر، و یا و ان اتجرت به ففیه الزکاة. مال التجاره اصلاً مورد بحث نیست. آن که روی بعضی روایت‌های یتیم هست زکات با متجر به فعلی است و الا مال التجارة مطلقا زکات مطرح نیست. بنابراین حالا باید این بحث را مطرح کرد که آیا آن روایت‌هایی که در مال التجارة مطرح هست و زکات را در آنها ثابت می‌کند البته آن روایات حمل به استحباب شده، درست هم هست، حمل به استحباب شده، حالا حمل به استحبابش بعداً صحبت می‌کنیم که آیا باید حمل به استحباب کرد یا نکرد، ولی با فرض این‌که آن روایات را حمل به استحباب کنیم آیا آن روایت در مورد صبی هم جریان دارد یا جریان ندارد؟ این یک بحث دیگری است که باید مطرح کنیم. پس ما الآن دو تا بحث را می‌خواهیم مطرح کنیم. یک بحث، حالا اوّل قبل از این‌که وارد این بحث بشوم آن نکته‌ای که عرض کردم که این کلام مرحوم شیخ طوسی ناظر به زکات مال التجارة هست و تفصیلاتی که در زکات مال التجارة، من متأسفانه آن برگه‌ام را نیاوردم، خیال می‌کردم در این برگه‌ها هست. عبارت خلاف را که چیز کرده بودم، می‌خواستم یک بار دیگر عبارت خلاف را بخوانم و توضیح بدهم. ببینید عبارت خلاف می‌گوید که لا زکاة فی مال التجارة عند المحصلین من اصحابنا. که عرض کردم محصلین یعنی محققین، کسانی که به یک گروه خاصی از روایات فقط بسنده نمی‌کنند، جمع بندی همۀ روایات و خیلی اهل دقت هستند.

و اذا باع استأنف به الحول و فیه من قال فیه الزکاة و اذا باع استأنف به الحول، یعنی این‌که وقتی آن را فروخت، یعنی اگر چیزی باشد که در آن زکات هست، اگر تبدیل شد. یعنی فرض کنید طلا و نقره‌ای بود، این را تبدیل کرد از حالا به بعد اذا باع استأنف به الحول نه این‌که در مال التجارة یک زکات خاصی شیخ بعد از فروش می‌خواهد ثابت کند. می‌خواهد بگوید نه، اگر چیزی باشد که خودش هم زکوی باشد، مثل طلا و نقره، اگر به فروش برسد دیگر تمام شد، آن حولی که آن شیء داشت، فرض این است که شیء زکوی بوده که حول داشته، می‌گوید حولش قطع می‌شود، حول جدید معتبر هست.

«و فيهم من قال: فيه الزكاة إذا طلب برأس المال أو بالربح.»

بعضی‌ها گفتند زکات در مال التجارة در صورتی که طُلِبَ برأس المال او بالربح هست آن واجب است. خب بعضی روایات ما داریم.

«و منهم من قال: إذا باعه زكاه لسنة واحدة.»

اذا باعه زکاه لسنة واحدة، یعنی مال التجارة را، نه این‌که هر چیزی را. بحث این هست که آن مال التجارة اگر، ولو به رأس المال یا بالربح معامله نشود، بعد از فروش این زکاه لسنة واحدة. که اینها روایات داریم که این روایات با توجه به روایت‌های دیگری که این تفصیلات در آن نیست اینها حمل به استحباب شده. ولی اینها هیچکدام ربطی به زکات متجر به ندارد. من حالا روایت‌های زکات مال التجارة را یک بار می‌خوانم، از این حیث که اینها آیا مربوط به متجر به هست یا مربوط به مال التجارة هست در آن دقت بفرمایید، دیگر بحث‌های دیگر را نمی‌کنم تا بعد بیاییم روی بحث خودمان.

شاگرد: اینجوری نقشه بگیریم که فقط روی عنوان مال التجارة روی معنای اعم است که این عنوان بالمعنی الاعم برای بالغین مطلقا زکاتش مستحب است، برای غیر بالغین اذا اتجر به مستحب است؟

استاد: خیر. عن زرارة قال کنت قاعداً عند ابی جعفر علیه السلام.

شاگرد: صفحۀ چند است؟

استاد: این در جامع الاحادیث، جلد ۹، صفحۀ ۹۴، باب ۸ از ابواب ما تجب فیه الزکاة هست.

«عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: كُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام»

می‌گوید شخص‌هایی که سیاست‌مدار هستند یکی از چیزهایشان این هست که پاسخ‌های کوتاه می‌دهند. خدا رحمت کند آقای هاشمی رفسنجانی اوّلین مصاحبه‌ای که با او کرده بودند یک کلمه یک کلمه جواب می‌داد، ما هم از او یاد گرفتیم اینجوری جواب بدهیم، حالا اینجوری، هیچی ازش یاد نگرفتیم بالأخره حرف نزدن یاد گرفتیم.

خدا سلامت کند آقای حائری را، آسید کاظم حائری استاد ما گاهگاهی وقتی ما سؤالاتی مطرح می‌کردیم نمی‌خواست سر درس جواب بدهد می‌گفت خلّ مایّ بعد البحث، خلاصه بعد از بحث با هم صحبت می‌کنیم، این یعنی این‌که فعلاً دیگر حرفش را نزن بعداً، حالا ما حال داشتیم بعد از درس می‌دیدیم صحبت می‌کردیم، حال نداشتیم ما هم مجبور می‌شدیم برویم دیگر.

شاگرد: موضوع منتفی می‌شد.

استاد: موضوع منتفی می‌شد.

ما چیزی به نام مال التجارة اصطلاح اصلاً نداریم، که دنبال این بگردیم مال التجارة به اصطلاح اعم داریم، اخص داریم امثال اینها. بحث سر این است که یک تعبیری در کلمات فقها هست، الزکاة فی متاع التجارة، عروض التجارة، آن خودشان معنا کردند که مراد از مال التجارة، مالی که معدّ للتجارة هست یک سال مانده باشد، شرایط ذکر کرده. اما مال التجارة به معنای لغوی، حالا دو تا معنا داشته باشد یک معنای اخص، یک معنای اعم، چه فایده‌ای دارد که این بحث‌ها را بکنیم. مهم نیست که، دنبال چی هستیم؟ دنبال چیزی نیستیم که حالا دو معنا داشته باشد یا نداشته باشد، چون روایت اصلاً مال التجارة نداریم که. بحث این است که سر آن محتوای بحث را باید دنبال کرد و اینها.

شاگرد: روایت‌هایی که مال التجارة را از آنها استخراج کنیم

استاد: حالا همان، روایت‌ها را دارم می‌خوانم برای این‌که ببینیم تعبیرات چی است که ببینیم استفاده می‌شود یا نمی‌شود. برای همین دارم روایت را می‌خوانم.

ما گاهی اوقات شوخی می‌کنیم می‌خواهم فضای درس تلطیف بشود و الا قصد جسارت خدمت دوستان نیست و الا به هر حال.

ببینید روایت اوّل، روایت:

«عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: كُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام وَ لَيْسَ عِنْدَهُ غَيْرُ ابْنِهِ جَعْفَرٍ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ إِنَّ أَبَا ذَرٍّ رضی الله عنه وَ عُثْمَانَ تَنَازَعَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ عُثْمَانُ كُلُّ مَالٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ يُدَارُ وَ يُعْمَلُ بِهِ وَ يُتَّجَرُ بِهِ فَفِيهِ الزَّكَاةُ إِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ»

این عبارت: «كُلُّ مَالٍ ... يُدَارُ وَ يُعْمَلُ بِهِ وَ يُتَّجَرُ بِهِ فَفِيهِ الزَّكَاةُ إِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ» این عبارت یک مقدار ابهام دارد که مراد از مالی که یدار و یعمل به یعنی این‌که بالفعل با آن کار شده یا این‌که گذاشته شده برای عمل. یعنی زمینۀ اتجار.

شاگرد: حال علیه الحول یعنی یک سال بماند دیگر

استاد: نه، حال علیه الحول یعنی از وقتی که شما مالک شدید یک سال. ممکن است مراد این باشد که این مالی که الآن مالک شدید هِیْ همینجوری حال علیه الحول، یعنی بر این مال و چیزهایش، حال علیه الحول

شاگرد: موضوع عوض می‌شود حال علیه نیست.

استاد: نه، مراد از حال علیه الحول بستگی دارد که مراد شما حول را بر عین شیء می‌گیرید یا شیء به تبدلاته. این معنا می‌تواند مراد باشد که مراد از حال علیه الحول این باشد که فرض کنید می‌گویید شما، شخصی که تجارت می‌کند یک سال بر مال التجاره، مراد از مال التجارة، مال التجارۀ شخصی نباشد، مال التجارۀ نوعی باشد، می‌شود. نمی‌خواهم بگویم نمی‌شود.

«فَفِيهِ الزَّكَاةُ إِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ»

خود این عبارت ابهام دارد، ولی عبارتی که از ابو ذر نقل شده، عبارت تقریباً روشن است که مال، می‌گوید:

«فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ رضی الله عنه أَمَّا مَا اتُّجِرَ بِهِ أَوْ دِيرَ وَ عُمِلَ بِهِ فَلَيْسَ فِيهِ زَكَاةٌ»

آن چیزی که با آن تجارت بشود. این به قرینۀ ما اتجر به، این ما اتجر به این به صیغۀ ماضی این را بخواهیم حمل کنیم ما اعدّ للتجارة خیلی خلاف ظاهر است. و آن صیغۀ مضارعه بود، صیغۀ مضارعه را ممکن بود به آن معنا بگیریم. این ظاهر این روایت این هست که ناظر به ما اتجر به فعلی است.

شاگرد: نسخه بدل مضارع دارد

استاد: می‌گوید نسخه بدلی از تهذیب. نه حالا آنش که

شاگرد: مضارع و ماضی ما اتجر به او دیر

استاد: دیر و عُمِل به که همه ماضی است.

شاگرد: ما اتجر به نداشته باشد.

استاد: نه آنش یدار و یعمل به، انگار که ندارید که.

شاگرد: آنها همه مضارع است

استاد: آنها هم یُدار به است؟

شاگرد: بله

استاد: اما ما اتجر به او یدار و یعمل به؟

شاگرد: ابو ذر فقط ما اتجر به مضارعه است، آن بعد ماضی.

استاد: نه آن خودش قرینه است برای این که ما یتجر به غلط است دیگر. چون آنش دیر-اش و عُمِل به‌اش به صیغۀ مضارع نسخه بدل هم ندارد.

شاگرد: دیر یعنی چی؟

استاد: دار یعنی حرکت داده شود، یعنی مالک آن را حرّکه. یا دُیِّرَ شاید باشد

شاگرد: یداره باید دِیرَ باشد.

استاد: حالا «دیر به» باشد.آن «به» به هر دو بزنیم، أو دیر و حمل به، عیب ندارد. آن «به» را به هر دو بزنیم درست می‌شود. چون دار به، آن یعنی که با آن کار کرد، دیر و عمل به.

«فَلَيْسَ فِيهِ زَكَاةٌ إِنَّمَا الزَّكَاةُ فِيهِ إِذَا كَانَ رِكَازاً كَنْزاً مَوْضُوعاً فَإِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ ففیه الزَّكَاةُ»

استاد: می‌گوید زکات در جایی هست که کنز موضوع باشد، با آن کار نشود. کأنّ او می‌گفت اگر کار با آن بشود این کلام ابوذر خب روشن است که زکات را اختصاص می‌دهد در جایی که باید رکاز یا کنز موضوع باشد. رکاز یا کنز موضوع ممکن است ما بر این شخصی مثلاً اطلاق حتی بگیرد. حالا رکاز و کنز موضوع یک بحثی در موردش هست که آیا حتماً باید نقدین باشد غیر نقدین، حالا آنهایش را نمی‌خواهم وارد آن حیثیت بحث بشوم. ولی آن چیزی که در این روایت رویش تکیه می‌خواهد بکند آن این است که چیزی که با آن تجارت می‌شود زکات ندارد. ما اتجر به بالفعل زکات در آن واجب نیست. خب این این روایت.

روایت بعدی، روایتی که ابو عبد الله علیه السلام لیس فی المال المضطرب به زکاتٌ. این هم ناظر به این هست که مالی که با آن دارد کار می‌شود آن زکات ندارد.

روایت: «سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ كَثِيرٌ فَاشْتَرَى بِهِ مَتَاعاً ثُمَّ وَضَعَهُ فَقَالَ هَذَا مَتَاعٌ مَوْضُوعٌ فَإِذَا أَحْبَبْتُ بِعْتُهُ فَيَرْجِعُ إِلَيَّ رَأْسُ مَالِي وَ أَفْضَلُ مِنْهُ هَلْ عَلَيْهِ فِيهِ صَدَقَةٌ وَ هُوَ مَتَاعٌ قَالَ لَا حَتَّى يَبِيعَهُ»

این مال التجارة هست و نگه‌اش داشته برای این‌که. البته معلوم نیست نگه داشته باشد برای این‌که تجارت کند. ولی اطلاقش اقتضاء می‌کند که هر دو صورت را می‌گیرد دیگر. می‌گوید اینجا گذاشته حالا می‌گوید هر وقت خواستم می‌فروختم امثال اینها. اطلاقش مال التجارة را هم می‌گیرد، بعد چون مال التجارة چیزش این است که، قیدهایی که آقایان می‌کنند، می‌گویند خریدش به قصد تجارت باشد و خریدش به یکی از مملّکات اختیاریه باشد یا با تجارت باشد، حالا آن بحث‌هایی که در موردش هست. ولی حالا خصوصیاتش را کار ندارم ولی نسبت به آن صورتی که تصمیم می‌گیرد که این مال را از این به بعد با آن تجارت کند. از این به بعد نگه‌اش داشته برای این که تجارت کند آن را، اطلاقش ظاهراً می‌گیرد. می‌گوید ولو به نحو مال التجارة باشد تا وقتی که بالفعل نفروخته‌اش زکات ندارد، اما حالا بعد فروخت آیا زکات دارد یا ندارد، آن مفهوم ندارد که همه جا. چون وقتی می‌فروشد خیلی وقت‌ها پول دستش می‌آید، طلا و نقره دستش می‌آید، آن طلا و نقره خودش موضوع مستقل برای زکات هست.

«قَالَ فَهَلْ يُؤَدِّي عَنْهُ إِنْ بَاعَهُ لِمَا مَضَى إِذَا كَانَ مَتَاعاً»

اگر آن فروخت اذا کان متاعاً، من احتمال می‌دهم مراد این باشد که اگر آن را فروخت تبدیل به متاع کرد، اذا کان متاعاً یعنی، اذا کان البدل متاعا. یک موقعی آن را می‌فروشد و پول به نقدین می‌فروشد، خب آن نقدین زکت دارد دیگر. داخل در چیز نقدین می‌شود. می‌گوید نه این را فروخته تبدیل شده به یک کالای جدید. آیا این تبدیلش به کالای جدید زکات می‌آورد؟ ما می‌گوییم نه، این زکات نمی‌آورد. این موضوعش ازش ولو به اطلاقش استفاده می‌شود که در مال التجارة زکات نیست، این موضوعش ولو به اطلاق. حالا آن چیزی که روشن‌تر هست.

شاگرد: اگر همین روایت را اگر بعد از یک هفته بفروشد چی؟ آن «أَحْبَبْتُ بِعْتُهُ» یک هفته فاصله باشد، مال التجارة است؟

استاد: نه حالا آن یک بحث دیگر است که در مال التجارة سال معتبر است و اینها

شاگرد: نه، از جهت مال التجارة و ما اتجر به می‌خواهم ببینم این آدم این را خرید و گذاشت و ۲، ۳ روز بعد تصمیم گرفت بفروشد.

استاد: این روایت به آن که از جهت مال التجارة بودنش ناظر به آن جهتش نیست.

شاگرد: ما اتجر به هست این چیزی؟

استاد: بله، ما اتجر به بله. با آن تجارت کرده.

شاگرد: حالا اگر یک مدت طولانی بماند دیگر ما اتجر به نیست؟

استاد: نه مدت طولانی، باید تجارت با آن انجام بشود.

شاگرد: تجارت چی؟

استاد: تجارت یعنی بفروشد.

شاگرد: این‌که بالأخره می‌فروشد.

استاد: بالأخره می‌فروشد بحث این است که فروخت، هنوز نفروخته. ببینید بحث مال التجارة این است که یک سال نفروشدش.

شاگرد: یعنی باید یک سال فاصله؟

استاد: یک وقتی نفروخت. آره مال التجارة را یک سال وقتی نفروختی این زکات می‌آید. یک سال نفروش، اصلاً دو تا موضوع مختلف است. ما اتجر این‌که الآن فروختی، بنابراین از مال التجاره‌ای که موضوع زکات است خارج شد، چون فروختی‌اش، این دو تا موضوع مختلف است دیگر. خب این هم این روایت.

روایت دیگر، روایت «إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ» هست «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام الرَّجُلُ يَشْتَرِي الْوَصِيفَةَ يُثَبِّتُهَا عِنْدَهُ لِتَزِيدَ وَ هُوَ يُرِيدُ بَيْعَهَا أَ عَلَى ثَمَنِهَا زَكَاةٌ قَالَ لَا حَتَّى يَبِيعَهَا»

این دیگر خیلی روشن هست که مربوط به مال التجارة است. این یک مال التجاره‌ای هست که نگه داشته و هو یرید بیعها.

«أَ عَلَى ثَمَنِهَا زَكَاةٌ» این دو جور می‌شود معنا کرد.

ظاهراً مراد از «أَ عَلَى ثَمَنِهَا» یعنی علی قیمتها. یعنی آیا به این قیمتش زکات تعلق. یک نکته‌ای هم من بگویم. در زکات مال التجارة سنی‌ها یک بحثی دارند که آیا متعلّق زکات مال التجارة عین هست یا قیمت هست؟ و آیا، نوعاً می‌گویند متعلقش اصلاً قیمت است. زکات به قیمتش تعلق گرفته نه به عین. ابو حنیفه می‌گوید از عین هم پرداخت بشود کفایت می‌کند و یک بحث اینجوری بین اینها هست در مغنی ابن قدامه مراجعه کنید در مورد این‌که زکات مال التجارة متعلقش. این‌که «أَ عَلَى ثَمَنِهَا زَكَاةٌ» گویا بر این اساسی که متعلّقش قیمت هست می‌گوید این قیمتش زکات دارد یا ندارد.

«قَالَ لَا حَتَّى يَبِيعَهَا» تا نفروخته زکات ندارد. خب وقتی فروخت تبدیل می‌شود به، اما فروخت در همۀ موارد زکات دارد یا ندارد، آن مفهوم ندارد. می‌گوید تا نفروخته زکات ندارد، حالا فروخت چون خیلی وقت‌ها می‌فروشد تبدیل می‌شود به طلا و نقره، آن وصیفه است دیگر. آن وصیفه تبدیل به طلا و نقره که شد آن طلا و نقره‌اش دیگر داخل در آن مقوله‌های طلا و نقره می‌شود. طلا و نقرۀ عینی زکات دارد، نه طلا و نقرۀ شأنی. این‌که وصیفه تصلح ان تعامل بذهب و الفضة این کافی نیست برای این‌که زکات متعلق زکات باشد، خودش باید طلا و نقره باشد. حالا می‌گوید:

«قُلْتُ فَإِن بَاعَهَا» حالا اگر آمد فروخت: «أ يُزَكِّي ثَمَنَهَا» بلافاصله که فروخت طلا و نقره به دست آورد، آن زکات واجب است؟ می‌گوید: «قَالَ لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ هُوَ فِي يَدِهِ.» این پول باید زمانی که تبدیل شد به عین زکوی یک سال بر این عین خاص تعلق بگیرد. خب این معنایش این است که زکات در مال التجارة‌واجب نیست.

شاگرد: حتی یبیعها که اوّل امام فرمودند، نمی‌گفتند هم همین بود دیگر. سؤال پرسید أ علی ثمنها

استاد: آن یک بحث. «أَ عَلَى ثَمَنِهَا زَكَاةٌ» یعنی قیمتش.

شاگرد: حضرت فرمودند که لا، بعد گفتند حتی یبیعها. این حتی یبیعها اصلاً نبود بهتر بود.

استاد: چرا بهتر بود؟

شاگرد: به خاطر این‌که

استاد: می‌گوید اینجور نیست که، ببینید حالا یک مطلبی به شما بگویم. مرحوم آقای خویی عقیده‌ای دارند، آن عقیده‌شان این هست که یک شیءای که مؤنه شد این دیگر متعلّق خمس نیست، ‌ولو از مؤنه هم خارج بشود. در بحث شیءای که از مؤنه خارج می‌شود این اختلافی است. ۳ تا مبنا این جا هست. یک مبنا، مبنای مرحوم آقای خویی که ایشان می‌گویند شیءای که مؤنه شد از مؤنه هم خارج بشود خمس ندارد. یک مبنا، مبنای مرحوم امام است، می‌گوید شیءای که مؤنه هست از مؤنه که خارج شد خمس دارد ولو بعد از خروج از مؤنه سال به آن نگذرد. همین که بر آن قبلی سال گذشته باشد کافی است. بر این‌که به این خمس تعلق می‌گیرد. یک مبنای سوم، مبنای مرحوم آقای اراکی بود که حاج آقا هم عقیده‌شان همین هست، می‌گویند از مؤنه که خارج شد از حالا به بعد باید سال بگذرد. این روایت شبیه همان است. بحثی که اوّل مطرح می‌کند می‌گوید که هنوز نفروخته این زکات ندارد. بحث سر این است حالا که فروخت بلافاصله زکات به آن تعلق می‌گیرد؟ امام می‌فرمایند نه از حالا یستأنف الحول. حول از حالا شروع می‌شود.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۹:۴۴ که وصیفه نه خودش، نه ثمنش بما انه ثمن وصیفه زکات ندارد.

استاد: ندارد، ولی وصیفه بودن اینجور نیست حالا که وصیفه شد طلا و نقره‌ای که جایش هست آن زکات نداشته باشد. طلا و نقره از بعد از این‌که طلا و نقره شد یک موضوع جدید است. وصیفة، طلا و نقره‌ای که بدل وصیفة هست آن زکات دارد. وصیفة بما هو وصیفة زکات ندارد.

شاگرد: حتی یبیعها هم برای همین است؟

استاد: برای همین است که تأکید کند. عرض کردم شبیه فتوای آقای خویی نیست که حالا چون وصیفة بوده در زمان وصیفه بودن زکات نداشته، بعد که از وصیفه بودن خارج شد ولو تبدیل شده به طلا و نقره. می‌گوید نه، تا وقتی که وصیفة بود نه، وصیفة تبدیل شد به طلا و نقره آن دیگر موضوع جدیدی است. برای این‌که آن توهمات نشود این عبارت آورده شده. عبارت اتفاقاً در این روایت‌ها، روایت خیلی دقیقی است و دقیقاً این تصور می‌کنم این‌که از امام کاظم علیه السلام هست یک مقداری به هر حال راوی با آن فتواهای عامه و آن فضای چیزها آشناست، سؤالات برگرفته از سؤالاتی هست، خود اسحاق بن عمار هم صیرفی بوده و این صیرفی بودن باعث می‌شود یک مقداری سؤالات دقیق‌تر بشود دیگر.

روایت بعدی: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ مَالٍ عَمِلْتَ بِهِ فَعَلَيْكَ فِيهِ الزَّكَاةُ إِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ»

این «عَمِلْتَ بِهِ» ظاهرش این است که یعنی اتجرت به. تفسیری که یونس می‌کند به نظر می‌رسد این عملت به را می‌خواهد بگوید «عَمِلْتَ بِهِ» مراد «عَمِلْتَ بِهِ» نیست، تبدیل می‌خواهد بکند آن عبارت اتجرت به را به مال التجارة. این تفسیر برای تبدیل این دو چیز به هم هست.

«قَالَ يُونُسُ تَفْسِيرُ ذَلِكَ أَنَّهُ كُلُّ مَا عُمِلَ لِلتِّجَارَةِ مِنْ حَيَوَانٍ وَ غَيْرِهِ فَعَلَيْهِ فِيهِ الزَّكَاةُ.»

نه این‌که بالفعل چیز شده باشد. و من فکر می‌کنم این شاید اصلاً نشود ازش استفاده کرد که یونس قائل به وجوب زکات در مال التجارة است. این آن چیزی که این می‌خواهد یونس روی آن تأکید کند آن این هست که آن زکاتی که مطرح است در متّجر به نیست، در مال ما عد للتجارة هست. و الا یک چیزی که روی آن تجارت می‌شود این دیگر زکات ندارد. شاید اصلاً علیه فیه الزکاة هم مراد استحباب مؤکد باشد. یعنی آن مشروعیتی که بر زکات هست آن کأنّ مفروغ عنه هست، فرض کنید سنة مؤکدة. آن سنت مؤکده‌ای که در مال التجارة هست در مال التجاره‌ای که یک سال حال علیه الحول هست امثال اینها هست، نه این‌که آن چیزی که متجر به بالفعل هست، تصور می‌کنم تفسیر یونس برای تبدیل این دو تا مسأله به همدیگر هست، می‌خواهد این دو تا مسأله را از هم جدا کنید. این‌که عرض کردم قدما به این دو تا مسأله توجه داشتند، فکر می‌کنم این برای

شاگرد: خواسته آن دو تا را از هم جدا کند؟

استاد: آره می‌خواهد بگوید که این کل مال عملت به که او گفته، عبارت را بد تعبیر کرده. مراد از عملت به یعنی وضعته للعمل به. «عَمِلْتَ بِهِ» یعنی جعلته موضوعاً للتجارة.

شاگرد: این شاهد بر این نیستش که «عَمِلْتَ بِهِ» اصلاً، «عَمِلْتَ بِهِ» به صورت فعلی خودش مورد بحث قدما نبوده، به خاطر همین هم یونس دارد آن را برمی‌گرداند به این عبارت؟ یک وقتی دو تا بحث مستقل است.

استاد: نه، یونس عقیده‌اش این است که آنجایی که کأنّه مسلّم می‌دانسته است ولو فرض کنید به جهت روایت از امام، یعنی مسلم بوده کأنّ که مال التجارة، ما اتجر به فعلی زکات ندارد. بنابراین اگر محمد بن مسلم هم گفته متجر به زکات دارد مرادش ما اعد للتجارة است. با مفروغ عنه بودن، حالا این را هم می‌گویم ما یک روایت هم نداریم در بزرگترها که متجر به را زکات برایش قائل شده باشد. آن که در مورد متجر به نفی الزکات می‌کند. این عبارت هم عبارت محمد بن مسلم، مراد همین عبارت محمد بن مسلم است که آن هم معلوم نیست روایت باشد. چون عن محمد بن مسلم أنّه قال، خود محمد بن مسلم تعبیر کرده، این یونس می‌گوید عبارتی که محمد بن مسلم تعبیر کرده، عبارت را بد تعبیر کرده. مراد ایشان هم از این که زکات را ثابت کرده نه در متجر به بالفعل. ما اعد للتجارة مراد هست. این به هر حال این عبارتی که هست.

شاگرد: عبارت محمد بن مسلم ؟؟؟ ۳۵:۰۷ مؤید این نمی‌تواند باشد. تأییدیۀ محمد بن مسلم خودش نفی می‌کند دیگر.

استاد: حالا آن عبارت‌های دیگری که هست آن عبارت‌ها یک حالا بماند.

شاگرد: آن چیزی که با آن تجارت می‌شود که، تفسیر یونس بین حیوانٍ، چه حیوانی است؟

استاد: یعنی من حیوانٍ و غیره. یعنی فرض کنید که آن روایت اسحاق بن عمار. حیوان اوّلاً در اصطلاحات اینها اعم از انسان و اینهاست، در مورد رقیق یکی از سؤالات اینجا خیلی مطرح بوده که رقیق را نگه می‌داشتند برای این‌که قیمتش زیاد بشود حالا اعم از وصیفة یا عبد امثال اینها. حالا آیا ناظر به همان روایت اسحاق بن عمار هست که در روایت اسحاق بن عمار در مورد.

شاگرد: معنی اینطور می‌شود که یونس گفته که

استاد: اجازه بدهید، یک معنای دیگر ممکن است این هست که من حیوان و غیره ناظر به این جهت باشد، چه این مال التجارة از اعیان زکویه باشد، حیوان اشاره به مواشی باشد و غیر اعیان زکویه. آن قید تعمیم که می‌خواهد بکند.

شاگرد: اگر این باشد ؟؟؟ ۳۶:۴۰ فرمودید که یونس با این تفسیر می‌خواهد ما اتجر در عبارت محمد بن مسلم تبدیل کند به مال التجارة. مال التجارة بخواهد بکند باید این حیوان یک سال و خرده‌ای بماند

استاد: بله

شاگرد: خب آخر با حیوان چنین کاری می‌کند به عنوان تجارت، خودش می‌شود حیوان‌داری، تجارت با حیوان.

استاد: عمل للتجارة فرض کرده دیگر.

شاگرد: به این نمی‌گویند تجارت

استاد: نه مرغداری می‌خواهد بکند برای این‌که بفروشد دیگر

شاگرد: دو سال نگه دارد

استاد: نگه دارد برای این‌که بفروشد دیگر

شاگرد: مثلاً فرض کنید

استاد: آره دیگر، تجارت یعنی همین دیگر. می‌خرد برای این‌که بزرگش کند بفروشد دیگر. دیروز داشتم چیز می‌کردم، رفتم سلمانی دارد از یک بنده خدایی چیز می‌کند، می‌گوید این از قدیم اهل چیز بود، ماشین می‌خرید لگن می‌خرید، عروس می‌کردش می‌فروختش. این هم یک اصطلاحاتی که بین خودشان مرسوم است و امثال اینها. حیوان می‌خرد، حیوانی که پربارش می‌کند، می‌فروشدش، این خودش تجارت است دیگر. معنای تجارت این نیست که یک مال را بدون تصرّف انسان بفروشد. تجارت گاهی این است که آن مال را می‌گیرد و آن را از آن حالت زار و نزارش در می‌آورد بعد می‌فروشتش، آن هم خودش تجارت است.

شاگرد: ؟؟؟ به خاطر همین معمولاً نیست؟ عمل به التجارة یعنی کارشان برای تجارت، اگر آن مالی که خریده شده مثل هم مورد فرمایش شما، یک پرداختی به آن مال شده افزایش قیمتی پیدا کرده برای این‌که تجارت با آن بشود.

استاد: اگر این معنایی که شما می‌گویید ممکن است، حالا یونس ممکن است می‌خواهد بگوید که مجرد عمل در یک مال این زکات نمی‌آورد. اگر عمل روی یک مال برای تجارت باشد زکات می‌آورد این هم یک معنای دیگر برای عبارت می‌شود که محمد بن مسلم کأنّ گفته بوده که یک موقعی مال را شما نگه می‌دارید، هیچ برای زیادی قیمتش تلاش نمی‌کنید آن زکات ندارد. مالاً موضوعا را اینجور معنا کرده باشند، مالی که شما نگه داشتید هیچ هم برای زیاد شدن قیمتش تلاش نمی‌کنید. می‌گوید آن زکات ندارد، کل مال علمت به یعنی هر مالی که در راه بالا رفتن قیمتش شما تلاش کردید، تلاش کردید برای بالا رفتن قیمتش. یونس می‌خواهد بگوید نه، مراد از عملت به کل عمل نیست، عملی که مقدمۀ بر تجارت باشد. و این عملت به مراد این هست که عمل للتجارة، امثال اینها. این هم یک تفسیر دیگری از عبارت هست. علی ای تقدیر می‌خواهم این را بگویم که یونس به هر حال عبارت محمد بن مسلم را سوق داده به مال التجارة. من تصورم البته «كُلُّ مَالٍ عَمِلْتَ بِهِ»، اگر هم «عَمِلْتَ بِهِ» مراد از اتّجر، یعنی هر دو جور می‌شود تفسیر کرد که آن اتجرت به را تبدیل کرده به ما اعدّ للتجارة، آن تفسیری که قبلاً من می‌کردم. یا این تفسیر را بکنیم که او می‌خواسته بگوید که هر مالی که شما رویش کار کردید و قیمتش زیاد افزوده شده، مالی که افزودۀ قیمت پیدا کرده در اثر کار شما، این زکات دارد. یونس می‌خواهد بگوید نه مطلق این زکات ندارد. افزودنش، اگر به قصد تجارت باشد این هست که زکات می‌آورد یعنی خود عمل در مال زکات‌آور نیست، عملی که بر این عمل کرده که با آن تجارت بکند، قیمتش بالا ببرد که بتواند سود بیشتری حاصل بکند. علی ای تقدیر حالا این عبارتی که محمد بن مسلم هست ما هیچ دلیل نداریم روایت باشد، این است که این یک موقوفه است و این حالا تفسیر یونس درست باشد، غلط باشد، هر چی باشد این حجیت هم ندارد، تنها عبارتی که زکات در ما اتجر به ثابت کرده همین موقوفۀ محمد بن مسلم هست که آن موقوفه را هم یونس یک جور دیگر معنا کرده، حالا روایت‌های دیگرش را هم ملاحظه بفرمایید این را حالا فردا ان شاء الله ادامه می‌دهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان